



عباسقلی گلشانیان

خاطرات زندگی سیاسی من ۱۴

شب را با ناراحتی گذراندیم . چندروز بعد که شرفیاب بودم اعلیحضرت فقیهد فرمودند بمن گزارش داده‌اند عزل امیرخسروی موجب نگرانی روسها شده و میگویند چون امیر خسروی خیلی با روسها مساعد است شاه او را عوض کرده و فرمودند فردا عصر امیر خسروی را بیاور با هم شرفیاب شوید .

من در وزارت دارائی که رفتم به امیر خسروی تلفن کردم و گفتم اعلیحضرت امر فرمودند باهم شرفیاب شویم . ایشان خیلی خوشحال شدند پرسیدند نفهمیدی چه کار می‌خواهند بمن واگذار کنند ؟

گفتم خیر . ولی از این پیش آمد من استفاده کردم چون مرحوم امیرخسروی همانطور که مکرر در یادداشتهای گذشته اشاره کردم مردی بود بسیار خراج و بی حساب در مدتی که وزیر دارائی بود یک دستگاه اتومبیل با شوفر در اختیار خانم اولش گذارده بود . یکدستگاه اتومبیل با شوفر در اختیار خانم دومش که یکسال بود گرفته بود . یک دستگاه اتومبیل ماء مور بود که صبحها از قریمای که در کرج داشت (قلعه شنبه) از گاو مخصوص شیر بدو شد و به تهران بیاورد یک کامیون با شوفر برای کارهای زراعتی در ده داشت و قریب یکصد و پنجاه هزار تومان هم با یادداشت به اعتبار حقوقش از خزانه پسرول گرفته بود و من نه رو داشتم که باو بگویم ترتیب تصفیه حسابهایش را بدهد و اتومبیلها

رپس بفرستد و نه راحت بودم که مبادا این مطلب بگوش اعلیحضرت برسد و موجب پرخاش واقع شوم .

در اینموقع که قرار شد شرفیاب شویم من گفتم خوبست حسابهای شما را تصفیه کنیم مبادا اعلیحضرت ضمن شرفیابی تغییر کنند . او حاضر شد خانه‌اش را نزد بانک کشاورزی گرو بگذارد و پول خزانه را بدهد و اتومبیل‌های دولتی را هم پس بفرستد . من آقای دکتر تقی نصر را که رئیس بانک کشاورزی بود خواستم و ترتیب گرو گرفتن خانه و ملک ایشان را دادم و باین ترتیب حساب ایشان تصفیه شد .

روز بعد عصر شرفیاب شدیم . اعلیحضرت در سعدآباد پشت کاخ سفید قدم میزدند . بعد از اینکه کسب اجازه کردیم نزدیک شاه که رسیدیم امیرخسروی روی پای شاه افتاد و با حالت تضرع عرض کرد قربان یک شغلی به چاکر مرحمت فرمائید . اعلیحضرت با نوک چکمه زدند بیپیش و فرمودند برو گم شو ، حالا از من کار میخواهی ؟

بیچاره امیرخسروی بلند شد و پس‌پس رفت تا از نظر دور شد . شاه بلافاصله بعد از آن حالت تغییر فرمودند بیچاره نمیدانند برای چه او را خواسته‌ام از من کار میخواهد و فرمودند من خواستم به روسها بفهمانم که خسروی مورد مرحمت ما است و اضافه کردند روسها را بخواه و بآنها بفهمان رفتن امیر خسروی ارتباطی با آنها ندارد بلکه فقط و فقط بواسطه کمک بی‌موردی بود که بدون اجازه ما به انگلیسها کرده بود . بعد اجازه مرخصی داد . من وقتی به زیرزمین کاخ سفید برای برداشتن کلاهم آمدم بیچاره امیرخسروی را دیدم که راستی راستی چند سال پیر شده بود و مرتب از من می‌پرسید بالاخره فهمیدی برای چه مرا شاه خواسته بود ؟ من باو دل‌داری دادم و گفتم تو عجله کردی و شاه عصبانی شدند . من چند روز دیگر که شرفیاب شدم راجع به تو صحبت خواهم کرد . بعد از آنروز یکی دوبار اعلیحضرت از من پرسیدند به روسها حالی کردی که عزل امیرخسروی مربوط به کار انگلیسها بوده و تذکر دادی که من امیرخسروی را خواستم و نهایت محبت را در حق او کردم ؟ و اصرار داشتند که بپرسند روسها قانع شدند یا خیر ؟

البته من با روسها مذاکره کردم ولی از طرز نگاه آنها فهمیدم که تاء ثیری در فکر آنها نکرده است . رفتار آنها در بردن جنس زیاد از ایران و جمع آوری هرچه بیشتر آذوقه مخصوصاً " برنج و خشکبار و حیویات زنده از قبیل گاو و گوسفند و الاغ است چون بعد معلوم شد منتظر حمله آلمانها بودند و درصدد بودند هرچه بیشتر کالا ذخیره کنند .

چون اشاره به گاو و گوسفند و الاغ کردم باید تذکر دهم از جمله صادرات مادر آن زمان به شوروی علاوه بر برنج و خشکبار ، سالیانه مقداری هم گاو و گوسفند و الاغ

صادر میکردیم .

تشکیلات دارائسی کم کم با همت دوستان سروسامان خود را گرفت و نقشه

تمرکز CENTRALISATION مرحوم امیرخسروی که نتیجه اش جز کسر درآمد و بی ترتیبی کار چیز دیگری نبود بهم خورد منتهی چون طبق قانون ، شرکتهای جزو ادارات با توجه به نظریه مخصوص ایشان شده بود من فقط کاری که کردم آنرا بصورت ادارات مستقل که تمام کارهای اداری آن در هر واحدی علیحده بود درآوردم . منابع مثال و توضیح در زمان امیر خسروی دخانیات که یک دستگاه مستقل بود تمام کارهای اداره از خرید توتون و تهیه سیگار و سیگار و همچنین خرید توتون چپق و تنباکو و لوازم کارخانه ، توزیع و فروش محصول کارخانه همه و همه با یک دستگاه بود . در زمان امیرخسروی و نقشه تمرکز ایشان قیمت خرید توتون در دستگاه اداره کل خرید که مشغول خرید توتون و پنبه و چای و غله و برنج بود متمرکز شد . قسمت فروش در اداره کل پخش و هکذا .

معلوم است با این ترتیب مسئولیت لوٹ میشد و در نتیجه لطمه زیادی به درآمد میزد . در ظرف یکی دو ماه موفق شدم تشکیلات را از اینصورت در آورده و ادارات مستقل که تمام وظائفش با خود رئیس اداره بود تشکیل دهم البته با صرف وقت بسیار و جابجا کردن پروندهها تصدیق میکنم کار آسانی نبود چون بهم ریختگی و تفکیک آنها زمان میخواست و بی تاءثیر درآمد نبود . اگر خودم چندین سال کارمند ارشد وزارت دارائی نبودم و دوستان بسیار صمیمی در وزارت دارائی نداشتم ممکن نبود بتوانم در ظرف چند ماه موفق شوم .

یک روز تلگرافی از مرحوم ظلی رئیس گمرکات جنوب رسید (خوب یاد ندارم مرحوم ظلی بود یا مرحوم دولتشاهی) که یک کشتی ده هزار تن آرد به بندر بوشهر رسیده و میگویند سفارش وزارت دارائی است نیروی دریائی از تخلیه آن جلوگیری و به وزارت جنگ گزارش داده است .

من مادموازل گلدنبرگ رئیس اداره معاملات خارجی را خواستم و تحقیق کردم معلوم شد مرحوم امیر خسروی چون متوجه شده بود وضع محصول بد است و مادر مضیقه گندم میباشیم و اعلیحضرت همایونی اجازه خرید آزاد را از داخل کشور قدغن کرده و با ترقی بهای گندم نیز مخالفت فرموده بودند ایشان با انگلیسها مذاکره و سفارش ده هزار تن آردیا گندم داده است و این کشتی مربوط به سفارش ایشان است و من اطلاعی نداشتم چون در ماههای آخرو وزارت دارائی آن مرحوم بود که مناسبات ما سرد و من کمتر بدفتر ایشان میرفتم و اطلاعی از کارهای ایشان نداشتم مگر آن قسمت که برای ملاحظه

نزد من می‌آوردند . باری ناراحت شدم که چه جواب به رئیس گمرک جنوب بدهم . تصادفاً همان شب در هیئت دولت اعلیحضرت از من پرسیدند موضوع کشتی آرد چیست ؟ از نیروی دریائی بما گزارش داده‌اند که یک کشتی آرد مربوط به دولت در بندر لنگر انداخته عرض کردم چاکراطلاعی نداشتم ، رئیس گمرک هم بمن تلگراف کرد و تحقیق کردم معلوم شد امیر خسروی سفارش داده . ایشان فرمودند برای ما ننگ نیست کشوری که صادر کننده گندم است آرد وارد کند؟ خیر بسیار بد کرده تلگراف کن که ما لازم نداریم . ببرند هرجا که میخواهند . من که قلباً از این سفارش راضی بودم که با وضع بد محصول این مقدار کمک بسیار خوبی برای ارزاق است مخصوصاً " که زحمت آسیا کردن هم ندارد برای اینکه معظم له را از این نظر منصرف کنم عرض کردم : اینها از ما کرایه و حق بیمه و حق توقف در بندر میگیرند .

فرمودند سعی کن نپردازی اگر قانونی است بپرداز ولی برای همیشه میگویم من اجازه نمیدهم به کشور من از خارج گندم وارد کنند .

چون جای صحبت نبود عرضی نکردم . وقتی اعلیحضرت از هیئت تشریف بردند من وضع موجودی غله را برای آقایان تذکر دادم و از آقای نخست وزیر خواهش کردم فردا شرفیاب شده بلکه اجازه ترخیص کشتی را بگیرد . ایشان قبول نکردند و اظهار کردند با بیاناتیکه فرمودند جای صحبت نیست .

ضمناً " باید تذکر دهم موقعی که اعلیحضرت میفرمودند کشتی را پس بفرستید یک عبارتی هم فرمودند که از چه وقت تا بحال انگلیسها ب فکر ما هستند چرا بجای آوردن آرد که به بهای گزاف میخواهند بما بفروشند بیست و دو لوکوموتیو سانتانه کوهستانی را که خریده‌ایم و بیست روز است از موعد تحویل آن میگذرد تحویل نمیدهند (موعد تحویل یکساله بود و چند روز از موعد آن گذشته بود) آنها را بخواه و بپرس علت عدم تحویل به موقع چیست و بآنها بگو آردشان مال خودشان . (ادامه دارد)

دوربازی

راه تو بهر قدم که یویند خوش است	وصل تو بهر صفت که جویند خوش است
نام تو بهر زبان که گویند خوش است	روی تو بهر چشم که بینند نکوست
داری صد درد و صاحب درد نسهای	ای آنکه دمی زخویشن فردنهای
تو دایه طفل عادتی مسردنهای	دایم بی خورد و خواب و لیهو و لعبی
سحابی استرآبادی	